

معرفی کتاب: قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران

○ محمد کریمی

۲۷۱

تاریخ معاصر ایران از موضوعاتی است که در بیشتر دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی تاریخ به آن پرداخته می‌شود. با این حال همچنان شاهد انتشار آثاری هستیم که حرف‌های تازه‌ای درباره موضوعاتی به ظاهر تکراری دربردارند. یکی از این موضوعات تکراری، برهه مربوط به سالهای جنگ جهانی اول و دوران انتقال سلطنت و قدرت در ایران از قاجار به پهلوی است. در سالهای اخیر «دکتر محمدقلی مجد» این مقطع تاریخی را دستمایه آثار خود قرار داده است. پیش‌تر او را، با انتشار کتاب مقاومت علیه شاه: مالکان و علما در ایران در سال ۲۰۰۰ شناخته بودیم. او در این اثر از دریچه جدیدی به موضوع اصلاحات ارضی پرداخته است و با ارائه اسناد و مدارک تازه‌ای از جمله فتوایی از امام خمینی (ره) در این باره برای اولین بار، باعث شد تا در موضوع اصلاحات ارضی و نقش علما در آن بازنگری‌هایی صورت گیرد و جامعیت ادعایی آثاری از قبیل اثر «آن لمبتون» درباره اصلاحات ارضی ایران را خدشه دار نماید. دکتر مجد در آثار بعدی خود نیز با ارائه اسناد دست اول و جوه دیگری از تاریخ معاصر ایران را روشن کرده است.

دکتر محمدقلی مجد، ۲۶ اسفند ۱۳۲۴ در تهران و در خانواده‌ای از طبقه مالکان چشم به جهان گشود. وی تحصیلات خود را در سن اندریو (۱۹۷۰) و منچستر (۱۹۷۵) و سپس ایالات متحده آمریکا در دانشگاه کرنل (۱۹۷۸) تا مقطع دکتری (PHD) در رشته اقتصاد

کشاورزی پی گیری کرده است. سپس به تدریس در دانشگاههای امریکا از جمله مرکز خاورمیانه دانشگاه پنسیلوانیا پرداخته است. از وی مقالات متعددی در نشریاتی چون مجله امریکای اقتصاد کشاورزی، مجله مطالعات دهقانی، مجله بین المللی مطالعات خاورمیانه و مجله خاورمیانه انتشار یافته است.

دکتر مجد از ۱۹۹۹ به طور تمام وقت به تحقیق و تألیف در حوزه تاریخ معاصر ایران مشغول است. وی هم اکنون ساکن راکویل در ایالت مریلند امریکاست.

از وی تاکنون پنج کتاب به شرح زیر منتشر شده است:

۱- مقاومت علیه شاه: مالکان و علما در ایران، دانشگاه فلوریدا، می ۲۰۰۰.

۲- بریتانیا و رضاشاه: غارت ایران ۴۱-۱۹۲۱، دانشگاه فلوریدا، سپتامبر ۲۰۰۱.

۳- غارت بزرگ امریکایی آثار باستانی ایران در ۴۱-۱۹۲۵، انتشارات رومن و لیتل فیلد، می ۲۰۰۳.

۴- قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران، ۱۹-۱۹۱۷، انتشارات رومن و لیتل فیلد، اوت ۲۰۰۳.

۵- ایران در جنگ جهانی اول و تصرف آن به دست انگلستان، انتشارات رومن و لیتل فیلد، اکتبر ۲۰۰۳.

البته ظاهراً تاکنون اثری از وی به زبان فارسی به چاپ نرسیده است و به جز گفتگویی که در ژوئیه ۲۰۰۳ توسط عبدالله شهبازی با ایشان انجام گرفته مطلب دیگری درباره مجد در ایران منتشر نشده است.

یکی از آثار دکتر محمدقلی مجد یعنی قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران ۱۹-۱۹۱۷ پرده از حقیقتی برمی دارد که هنوز بسیاری از مردم کشورمان و حتی اهل تاریخ از آن بی اطلاعند. در جریان قحطی سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۷، ۸ تا ۱۰ میلیون ایرانی در اثر گرسنگی و بیماری جان باختند و بدین ترتیب بزرگترین فاجعه تاریخ ایران به وجود آمد. دکتر محمدقلی مجد در کتاب قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران ۱۹-۱۹۱۷ با اذعان به این موضوع، تأکید می کند که ایران بزرگترین قربانی جنگ جهانی اول و نیز شاید قربانی بزرگترین جنایت قرن بیستم شده است. او با استفاده از اسناد وزارت امور خارجه امریکا و نیز منابع ایرانی و انگلیسی به شرح مستند این نسل کشی می پردازد که تاکنون مطلبی درباره آن منتشر نشده است.

دکتر مجد در این باره می گوید:

«به رغم اهمیت این کتاب و یافته های پژوهشی کاملاً مستند و معتبر آن، من با دشواری بزرگی برای چاپ آن مواجه شدم. بسیاری از ناشرین دانشگاهی امریکا حتی حاضر نشدند این کتاب را

معرفی کتاب: قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران

تورق کند. تجربه من با انتشارات دانشگاه کرنل بسیار روشن‌گرانه است. این بنگاه انتشاراتی در سال گذشته کتابی درباره نسل‌کشی در رواندا چاپ کرده بود که بسیار شهرت یافت. ولی همین ناشر حاضر نشد حتی کتاب من را ببیند. این نشان می‌دهد که ناشر فوق به کتابی علاقه دارد که نسل‌کشی افریقاییان سیاه‌پوست به وسیله سایر افریقاییان را نشان دهد ولی نمی‌خواهد کتابی منتشر کند مشتمل بر اسنادی که نسل‌کشی مردم ایران را به وسیله اروپاییان سفیدپوست (انگلیسیها) نشان می‌دهد. سرانجام، انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک حاضر شد کتاب من را بررسی کند. بعد متوجه شدم که این کتاب برای بررسی به افراد زیر داده شده است: دکتر فرهنگ رجایی، مدرس علوم سیاسی در دانشگاه کارلتون کانادا و دکتر مونیکا رینگر، مدرس تاریخ در کالج ویلیام و دبیر اجرایی انجمن موسوم به مطالعات ایرانی. طبعاً انتظار می‌رفت کتابی که بیانگر نسل‌کشی انگلیسیها در ایران در دوران جنگ اول جهانی است، علاقه فراوانی در میان خوانندگان ایرانی و خارجی برانگیزاند. ولی بزودی روشن شد که دکتر فرهنگ رجایی و دکتر مونیکا رینگر به شدت نگران شده‌اند و می‌خواهند این جنایت عظیم دولت بریتانیا علیه مردم ایران، این بزرگ‌ترین نسل‌کشی قرن بیستم، را بپوشانند.

۲۷۳

پس از ماه‌ها انتظار، دکتر رجایی اظهار نظر کرد که کتاب تنها بر بنیاد اسناد وزارت امور خارجه امریکا نگاشته شده و از اسناد انگلیسی استفاده نشده است. روشن است که من نمی‌توانستم، به دلایلی که شرح دادم، از اسناد انگلیسی استفاده کنم. همان‌طور که گفتیم، اسناد وزارت جنگ و سایر اسناد نظامی بریتانیا درباره ایران سالهای ۱۹۲۱-۱۹۱۴ هنوز طبقه‌بندی شده است و در دسترس محققین نیست و تا پنجاه سال دیگر در اختیار محققان قرار نخواهد گرفت. اسناد علنی شده وزارت امور خارجه بریتانیا هم حاوی هیچ مطلبی درباره موضوع تحقیق من نیست. ایراد دیگر فرهنگ رجایی به کتاب من حتی عجیب‌تر از مطلب قبل بود. او پیشنهاد می‌کرد که من دوره مجله مذاکرات مجلس طی سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۷ را مطالعه کنم و افزوده بود که نسخه‌ای از این نشریه در کتابخانه کنگره در واشنگتن موجود است. مسلماً، هر کسی که با تاریخ ایران آشنا باشد می‌داند که مجلس سوم در نوامبر ۱۹۱۵ تعطیل شد، یعنی در زمانی که ارتش روسیه به فرماندهی ژنرال باراتوف به تهران رسید و اعضای دمکرات مجلس از تهران گریختند. این دوره از مجلس تنها در ژوئن ۱۹۲۱ کار خود را از سر گرفت یعنی زمانی که قوام السلطنه نخست‌وزیر شد. بنابراین، در دوره تاریخی مورد بررسی من، نه مجلس در کار بود، نه مجله مذاکرات مجلس.

برخورد آن خانم با کتاب من نیز مانند برخورد دکتر فرهنگ رجایی بسیار عجیب بود. دکتر مونیکا رینگر ابتدا با من تماس گرفت و از کتاب ستایش کرد. ولی بعد، پس از ماهها تأخیر،

حاضر نشد گزارش مکتوبی در تأیید یا رد کتاب ارائه دهد. من بعداً از طریق مسئولین انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک متوجه شدم که وی شفاهاً علیه کتاب من اظهار نظر کرده است. رینگر به طرز آشکاری می ترسید اظهار نظر خود را مکتوب کند. خیلی روشن است که هدف فرهنگ رجایی و مونیکا رینگر لاپوشانی جنایات بریتانیا و حمایت از آن است و وفادارانه این امر را دنبال می کنند.

ما به وضوح با بقایا و بازمانده های شصت سال حاکمیت استعماری بر ایران (سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۷۹) سر و کار داریم. نکته دیگری که من متوجه شدم این است که تأثیر و قدرت آنها در امریکا مثل بریتانیا نیست. البته، دانشگاههای امریکا و کانادا پر از چنین آدمهایی است. یکی از مأموریتهای آنها جلوگیری از انتشار کتابهایی است که دیدگاهی مغایر با دیدگاه آنها را بیان می دارد. این سیستمی است شبیه به سیستم سانسور ساواک در اوج قدرت آن. خوشبختانه، زمانی که فرهنگ رجایی و مونیکا رینگر به این حرکات بی معنی دست می زدند، ناشر دیگری پیدا شد و علاقه جدی خود را به کتاب من ابراز داشت و پس از مطالعه و بررسی کتاب، پذیرفت که آن را در پاییز ۲۰۰۳ چاپ کند. به هر حال، تجربه این کتاب برای من و دیگران خیلی هشداردهنده و افشاگر است.»

قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷ بی تردید بزرگ ترین فاجعه در تاریخ معاصر ایران است که هر آنچه را پیش از آن رخ داده است، سخت کم رنگ می کند. نویسنده در این اثر پژوهشی بیان می کند که چگونه حدود ۴۰ درصد از جمعیت ایران در اثر گرسنگی و بیماریهای ناشی از آن و نیز سوء تغذیه از صحنه روزگار محو شدند. از این رو ایران بزرگ ترین قربانی جنگ جهانی اول بوده است. در هیچ کشور دیگری این حجم از تلفات رخ نداده است. اما با وجود اینکه قحطی بزرگ در ایران، یکی از بزرگ ترینها در دوره معاصر و قطعاً بزرگ ترین قتل عام قرن بیستم محسوب می شود، همچنان ناشناخته و مکتوم باقی مانده است. بی تردید، برجسته ترین حقیقت درباره مرگ و میر وسیع در ایران را باید در لایه های مخفی نگه داشته شده آن جستجو کرد؛ لایه هایی که هرگز فاش نشده است.

نویسنده برای تحلیل تاریخ ایران در جنگ جهانی اول، چهار فصل مشخص از این جنگ را در ایران در نظر می گیرد. فصل نخست از نوامبر ۱۹۱۴ تا پایان ۱۹۱۵ است که طی آن بی طرفی ایران از سوی انگلیسیها، ترکها و روسها نقض شد؛ از دیگر سو انگلیسیها و روسها برای تقسیم ایران به توافق پنهانی دست یافتند و ایرانیان نیز با کمک آلمانیها در تلاشی شجاعانه در صدد بیرون راندن روسها و انگلیسیهای منفور برآمدند. فصل دوم از دسامبر ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۷ را در بر می گیرد. در این دوره ایران بار دیگر مورد تهاجم روس و انگلیس قرار گرفته، ترکها



از میدان به در می‌شوند و روس و انگلیس کنترل بخشهای موردنظر خود را به دست می‌گیرند. انگلستان، پیش‌تر بخش‌های جنوب غرب ایران، یعنی خوزستان را از نوامبر ۱۹۱۴ به اشغال خود درآورده است. از ۱۹۱۵ انگلستان کنترل خود را بر باقی مناطق جنوب و شرق ایران گسترش داده است. اشغال بوشهر در ۱۹۱۵ و ایجاد ناحیه نفوذ در شرق ایران و ورود «سایکس» به فارس در ۱۹۱۶ از جمله وقایع این مرحله است. فصل سوم به شرح رویدادهای آوریل ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ اختصاص دارد. در

این مرحله انقلاب روسیه اتفاق می‌افتد و ارتش روسیه خاک ایران را ترک می‌کند. ایالات متحده آمریکا به نفع متفقین وارد جنگ می‌شود. انقلاب روسیه و ورود آمریکا به جنگ جهانی اول به نفع متفقین در بهار ۱۹۱۷ از یک سو و از سوی دیگر موفقیت انگلستان در بین‌النهرین - از جمله گرفتن بغداد از ترکان عثمانی در مارس ۱۹۱۷ - به کلی اوضاع ایران را دگرگون می‌کند و شرایطی به وجود می‌آورد که انگلستان بتواند تمام خاک ایران و نیز بخش زیادی از خاور نزدیک را در سیطره خود درآورد. روسیه تزاری رقیب تاریخی انگلستان در ایران از صحنه کنار رفته بود. دو قرارداد مربوط به تقسیم ایران در اوت ۱۹۰۷ و مارس ۱۹۱۵ موضوعیت نداشتند. با ورود آمریکا به نفع انگلستان و فرانسه، متفقین به پیروزی خود اطمینان یافتند. ورود نیروهای آمریکایی به اروپا، انگلستان را قادر ساخت تا نیروهای بیشتری را روانه خاور نزدیک و ایران کند. این نیروها در قالب یگان دانستر فورس شکل گرفتند که همین یگان در بهار ۱۹۱۸ به ایران حمله آورد. نیروهای این یگان اغلب از جبهه غرب در اروپا به ایران انتقال یافته بودند. تا ژانویه ۱۹۱۸ شمار اندکی از نیروهای روسیه در ایران مانده بودند.

مرحله چهارم از ژانویه ۱۹۱۸ آغاز می‌شود. در این هنگام نیروهای انگلیسی به نواحی غرب، شمال و شرق ایران یورش برده مناطقی را که قبلاً در اشغال روسها بود، از آن خود ساختند. تهاجم همه‌جانبه انگلستان و اشغال آن بخشهایی از ایران که طی توافق پنهانی ۱۹۱۵ به روسیه سپرده شده و به تصرف آنها درآمده بود، موضوعی است که در کتابها بسیار گذرا بررسی شده است. از همان ابتدای کار، انگلیسیها مخفی‌کاری شدیدی را در ارتباط با یورش به

غرب ایران در پی گرفتند، به شکلی که یگان دانستر فورس به «نیروی هیس هیس» شهرت یافته بود. اشغال ایران از سوی انگلستان در ژوئیه ۱۹۱۸ به اتمام رسید. قرار بود نیروهای انگلیسی در می ۱۹۲۱ ایران را ترک کنند. یعنی به مدت سه سال و نیم تمام خاک ایران در اشغال نیروهای نظامی انگلیسی باشد. نیروهای انگلیسی زمانی ایران را ترک گفتند که با کودتای فوریه ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹) دیکتاتوری نظامی رضاخان را که بعدها در ۱۹۲۵ رضاشاه پهلوی شد، روی کار آوردند. از آن پس تا سه دهه انگلیسیها ایران را در کنترل سیاسی خود داشتند تا اینکه در اواخر دهه ۱۹۴۰ امریکاییها جایگزین آنان شدند.

نویسنده پیش از این در اثر دیگری، شرح مفصلی از تحولات سیاسی و دیپلماتیک در ایران سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۴ ارائه کرده است. در این اثر وی بیشتر به وجه سرنوشت ساز جنگ در ایران یعنی قحطی بزرگ ۱۹۱۷-۱۹۱۹ پرداخته است. سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ تاریخ سازترین مرحله از جنگ برای ایران بوده است. زیرا در این مرحله کشور در اشغال و انقیاد انگلیسیها بوده است و درست در همین زمان، ایران به بزرگترین مصیبت تاریخ خود یعنی قحطی ۱۹۱۷-۱۹۱۹ دچار می شود. نویسنده با ارائه شواهدی مدعی می شود که در این فاصله حدود ۸-۱۰ میلیون و یا به عبارتی نیمی از جمعیت ایران از میان رفته اند. او همچنین نشان می دهد که انگلیسیها نه تنها هیچ اقدام مهمی برای برطرف کردن قحطی انجام ندادند (وی معتقد است اقدامات جزئی آنها برای بهبود اوضاع تأثیر چندانی نداشته است)، بلکه خرید گندم و ذخیره غذایی ایران در مقیاس وسیع از سوی آنها، نیاوردن غذا از هند و بین النهرین و جلوگیری از واردات غذا از ایالات متحده از یک سو و از سوی دیگر سیاستهای مالی آنها نظیر عدم پرداخت درآمدهای نفتی به ایران، وضعیت قحطی را تشدید کرد. در نتیجه سیاستهای انگلستان، تعداد زیادی از مردم جان باختند. نویسنده معتقد است که با اطمینان می توان این واقعه را مصداقی برای جنایت علیه بشریت تلقی کرد و اینکه ایران بزرگترین قربانی جنگ جهانی اول و قربانی یکی از بدترین جنایتهای عصر حاضر شده است.

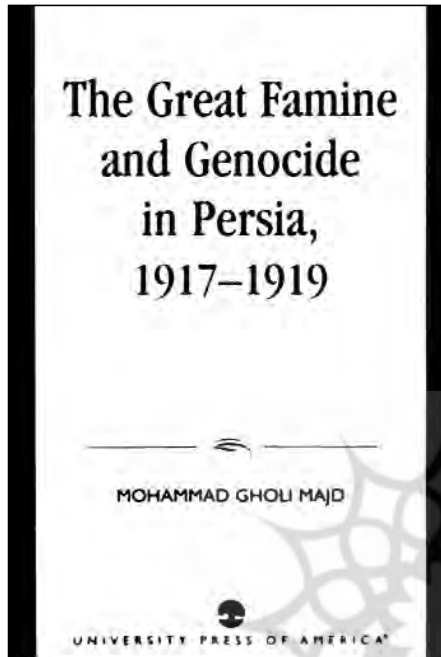
محمدقلی مجد در بیان ویرانی ایران در طی جنگ جهانی اول به نقل از میروشینکف می نویسد:

«جنگ جهانی اول برای مردم ایران بدبختی و مشقت بی حسابی را به بار آورد. مناطق وسیعی را جنگ ویران کرده بود. دهها هزار ایرانی در اثر بیماری دچار قحطی و مرگ شدند و یا جان خود را در اثر عملیات نظامی از دست دادند. حتی اکنون نیز در نگاه به گذشته به سختی می توان گفت که ایران چگونه می توانست لطمه کمتری ببیند... در اثر دست اندازیهای قدرتهای بزرگ، دفاع از حاکمیت ملی غیرممکن بود. این قدرتها هر کدام ایران را جایزه ای در جریان تلاش برای

مستعمرات و حوزه‌های نفوذ جدید تلقی می‌کردند.»

وی در ادامه، نقطه آغاز پژوهش خود را گزارشی به قلم «والس اسمیت موری» در ۱۹۲۵ برمی‌شمارد. موری در آن زمان مأمور امریکا برای بررسی اوضاع تغذیه در ایران بوده است. موری در این باره به قضیه قحطی سالهای ۱۸-۱۹۱۷ اشاره می‌کند و می‌نویسد که یک سوم جمعیت ایران در اثر قحطی و بیماریهای ناشی از سوءتغذیه جان داده‌اند. مجد می‌گوید که وی پیش از برخورد با این سند در گزارشهای دیگر، ارجاعاتی به این موضوع دیده بوده است و می‌دانسته که این قحطی بسیار جدی بوده است. اما تلفات در این مقیاس وی را وامی‌دارد در پژوهشی دقیق به بررسی سایر اسناد وزارت امور خارجه امریکا درباره ایران در خلال سالهای ۱۹-۱۹۱۴ بپردازد. از این اسناد غنی، پیش از این کسی استفاده نکرده است. یک محصول فرعی این بررسی، تک‌نگاشتی درباره تاریخ ایران در جریان جنگ جهانی اول و تصرف آن به دست انگلستان است. و دیگری تک‌نگاشت کوتاهی درباره قحطی - و نیز - جنایت در ایران است. نویسنده در جریان بررسی اسناد در می‌یابد که اظهارات موری مبنی بر اینکه یک سوم جمعیت ایران از میان رفته‌اند تخمینی کمتر از مقدار حقیقی آن است و آمار، وضعیت بسیار بدتری را نشان می‌دهند. آن‌طور که از گزارشهای دیپلماتیک امریکاییها برمی‌آید، جمعیت ایران در ۱۹۱۴ در حدود بیست میلیون نفر بوده است. مجد با ارائه شواهدی معتقد است که این رقم درست است و بر اساس آن می‌بایستی جمعیت ایران در ۱۹۱۹ حدود ۲۱ میلیون نفر بوده باشد. اما رقم واقعی جمعیت ایران در ۱۹۱۹ یازده میلیون بوده و این نشان می‌دهد که دست کم ده میلیون نفر در اثر قحطی و بیماری جان باخته‌اند. شاهد دیگر مجد در این باره کاهش جمعیت تهران به عنوان پایتخت است. در ۱۹۱۰ جمعیت تهران بنا به منابع روسها و نیز شوستر، حدود ۳۵۰ هزار نفر بوده است. (این موارد در فصل سوم مورد بررسی قرار گرفته است). در انتخابات ۱۹۱۷، ۵۶ هزار نفر برای برگزیدن دوازده نامزد در انتخابات شرکت کرده‌اند. از این رقم چنین برمی‌آید که جمعیت تهران می‌بایست در حدود چهارصد هزار نفر بوده باشد. حال آنکه این رقم در ۱۹۲۰ به رقم دویست هزار نفر رسیده است.

جمعیت ایران در ۱۹۵۶ به جمعیت سال ۱۹۱۴ خود می‌رسد. مجد معتقد است که این نتایج حیرت‌آور می‌تواند پرتو تازه‌ای بر تاریخ ایران و منطقه بیندازد. وی در ادامه معتقد است از آنجا که این قحطی در ابتدا به خاطر جنگ و اشغال ایران از سوی روسیه و انگلستان به وجود آمده است و سپس در اثر سیاستهای آنها به شدت وخیم‌تر و طولانی‌تر شده است، می‌توان تلفات ناشی از آن را تلفات جنگ جهانی اول تلقی کرد.



تلفات در ایران بسیار بیشتر از تلفات ارمنه در ترکیه است و حتی می‌توان این جنایت را فراتر از آن چیزی دانست که نازیها بر سر یهودیها آوردند. مجد می‌گوید این یافته‌ها دریچه تازه‌ای درباره تاریخ معاصر ایران بویژه در سالهای جنگ جهانی اول می‌گشاید.

در فصل دوم نویسنده به گزارش مستند این قحطی می‌پردازد. منابع او عبارت‌اند از گزارشهای دیپلماتیک امریکاییها از تهران و تبریز، گزارشهای مسیونرهای امریکایی از شهرهای مختلف ایران و روزنامه‌های آن دوره و گزارشهای عینی درباره ابعاد فاجعه. توصیف روشن قحطی توسط وزیرمختار آمریکا، جان لورنس کالدول، گزارشهای

مطبوعات ایران درباره ابعاد قحطی و رنج مردم، خاطرات یک شاهد عینی و نیز گزارشهای مسیونرهای امریکایی در ایران فراهم‌کننده منابع مستندی برای مجد بوده‌اند.

منابع ارزشمند دیگر، خاطرات افسران انگلیسی است که در آن زمان در ایران حضور داشته‌اند؛ افرادی چون سرلشکر ال.سی. دانسترویل، افسر فرمانده یگان «دانسترفورس» انگلستان در ایران ۱۹۱۸، سرلشکر دلبیو.ئی. آر. دیکسون، بازرس کل یگان مستقر در ایران طی سالهای ۱۹۱۸-۱۹؛ سرگرد ام. اچ. داناو، خبرنگار جنگی مشهور که طی سالهای ۱۹۱۸-۱۹ به عنوان افسر اطلاعات نظامی و افسر سیاسی در غرب ایران فعالیت می‌کرده است. این مشاهدات عینی بلافاصله پس از جنگ نگاشته شده‌اند؛ و نه تنها از نظر ارائه اطلاعات درباره ابعاد مرگ و قحطی اهمیت دارند بلکه افشاگر بخش عمده‌ای از سیاستهای انگلستان در ایران هستند. مجد با ارائه شواهد فوق به نقد و پژوهشهایی می‌پردازد که در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ درباره ایران صورت گرفته است. مجد معتقد است که ذکر رقم دقیق ۱۰/۸۹ میلیون نفر برای جمعیت ایران در ۱۹۱۴ در این پژوهشها، تلاش برای القای حس دقت در خوانندگان این پژوهشهاست که از نظر او این کار نوعی فریبکاری است.

مجد در ادامه در فصول ۴ تا ۶ به بررسی دلایل بروز قحطی می‌پردازد. او می‌نویسد: در نیمه

دوم سال ۱۹۱۶، ایران با کمبود مواد غذایی و قیمت‌های بالا روبه‌رو بود و این دو حاصل خرابیهای ناشی از جنگی بود که در این سرزمین جریان داشت؛ ابتدا میان ایرانیان و روسها و پس از آن میان روسها و ترکها. تا پاییز ۱۹۱۷ کمبودها به قحطی تبدیل می‌شود. این در حالی است که تا بهار ۱۹۱۷ ترکها ایران را ترک کرده و تا پاییز ۱۹۱۷، در پی انقلاب روسیه، روسها نیز رفته بودند و از آن پس تنها انگلیسیها در ایران باقی بوده‌اند. فاجعه زمانی رخ می‌دهد که تمام خاک ایران و کشورهای همجوار آن در شرق و غرب در اشغال و کنترل نیروهای انگلیسی بوده است. جالب آنجاست که انگلیسیها در تبلیغاتی وسیع، روسها و ترکها را مسئول این فاجعه دانسته‌اند. حال آنکه پیش از فراگیر شدن قحطی، آنها ایران را ترک کرده بودند.

او در فصل چهارم به طور مشخص به موضوع روسها و ترکها می‌پردازد و با طرح اینکه انگلیسیها آنها را مسئول قحطی می‌دانند، این سؤال را مطرح می‌کند که با فرض پذیرفتن این ادعا، چگونه می‌توان بروز قحطی در مناطقی چون فارس و کرمان را توجیه کرد. زیرا در این مناطق حتی یک سرباز روس یا ترک حضور نداشته است.

در فصل پنجم موضوع خرید غله در ایران در روزهای قحطی از سوی ارتش انگلستان تشریح شده است. شواهد مستند ارائه شده در این فصل نشان می‌دهد که حجم وسیع خرید غله برای تغذیه نیروهای انگلیسی در ایران، بین‌النهرین و جنوب روسیه به شدت بر دامنه قحطی در ایران می‌افزاید. ژنرال دانسترویل خود این حقیقت را تأیید کرده و درباره آن اظهار تأسف می‌کند که خریدهای غله از سوی انگلیسیها منجر به کمبود و افزایش قیمتها و در نتیجه مرگ بسیاری از ایرانیان شده است. از این جالب تر گزارش سرگرد داناهاو درباره تخلیه شهر مراغه در آذربایجان از سوی سربازان انگلیسی در سپتامبر ۱۹۱۸ و در آستانه شکست از نیروهای ترک است. او می‌نویسد انگلیسیها که حجم عمده‌ای غله خریداری و در شهر انبار کرده بودند، با بروز احتمال سقوط شهر به دست ترکها، کلبه انبارهای غله شهر را، علی‌رغم وجود آثار قحطی و برای جلوگیری از تصرف آنها به دست ترکها، تخریب می‌کنند. اظهارات ژنرال دانسترویل و سرگرد داناهاو خوشبختانه از سانسور سالهای پس از جنگ در انگلستان در امان مانده و دلیل آن چاپ این دو اثر، تقریباً بلافاصله پس از جنگ است. کتاب داناهاو در ۱۹۱۹ و دانسترویل در ۱۹۲۰ به چاپ رسیده است. در مقابل، در حالی که داناهاو و دانسترویل به تفصیل درباره قحطی ایران سخن گفته‌اند، در کتاب ژنرال دیکسون که در ۱۹۲۴ به چاپ رسید، کوچک‌ترین اشاره‌ای در این باره نشده است. زیرا در آن هنگام دستگاه سانسور انگلستان کاملاً هوشیار بوده است. با این حال در کتاب دیکسون نیز گزارشهای مفصلی درباره خریدهای هنگفت غله توسط ارتش انگلستان در خراسان برای تأمین غذای نیروهای جنوب روسیه به فرماندهی ژنرال مالسون

وجود دارد. مجد در ادامه شواهد مستندی از مسیونرهای امریکایی و نیز روزنامه‌ها در مشهد از خرید غله توسط انگلیسیها ارائه می‌کند. سپس اشاراتی هم از سایکس درباره خرید غله در شیراز می‌آورد.

بخشی که در این حوزه با شفافیت بیشتری به آن پرداخته شده است، موضوع قحطی در رشت و گیلان است. مجد می‌نویسد که از گزارشهای مفصل مسیونرهای امریکایی در رشت در می‌یابیم که این شهر در ابتدا از قحطی هولناکی که دیگر نقاط ایران را در بر گرفته، در امان بوده است. از این رو افراد بسیاری از دیگر نقاط ایران به این شهر پناه آورده، در آن به غذا و امنیت دست یافته بودند. شهر در ژوئن ۱۹۱۸ به اشغال ارتش انگلیس در می‌آید، اما کنترل مؤثر بر شهر از سوی آنها تا ژوئیه ۱۹۱۸ یعنی زمان شکست نهضت جنگل فراهم نمی‌آید. اندکی پس از این امر گیلان دچار قحطی می‌شود. دلیل این اتفاق را می‌توان در کتاب ژنرال دانسترویل دریافت. او می‌نویسد: بزودی پس از اشغال گیلان، انگلیسیها شروع به خرید برنج و دیگر مواد غذایی مثل هندوانه، عسل و حتی خاویار می‌کنند تا با آنها ارتش انگلستان در باکو و نیز مردم گرسنه باکو را تغذیه کنند. سیری مردم باکو و سربازان انگلیسی حاضر در آن به گرسنگی مردم گیلان می‌انجامد. با بروز قحطی، دولت ایران با صدور قانونی، صادرات مواد غذایی از ساحل خزر را ممنوع اعلام می‌کند.

اما مهم‌ترین سندی که درباره خرید غله از سوی ارتش انگلستان مطرح شده است، گزارشی به قلم ادیسون ئی سوئارد، کنسول امریکا در ایران است. سوئارد در گزارش خود افشا می‌کند که خرید مواد غذایی در غرب ایران توسط «اداره منابع محلی بین‌النهرین» که ستاد اصلی آن با دوهزار نفر مأمور در بغداد بوده، صورت می‌گرفته است. سوئارد از گفتگوی رئیس «اداره منابع محلی بین‌النهرین»، که از ایران دیدن می‌کرد، با ژنرال دیکسون در می‌یابد که حجم خرید غله به حدود پانصد هزار تن رسیده بوده است. جالب آنکه دیکسون به سوئارد گفته است که با خرید غله در محل، کمک شایان توجهی به ظرفیتهای ناوگان دریایی شده است و به این وسیله می‌توان از این ظرفیت برای موارد دیگر استفاده کرد.

به گواهی این سند، انگلیسیها این امکان را داشته‌اند که از راه دریا و هندوستان برای رفع قحطی در ایران غله وارد کنند. اما همان‌طور که دیکسون گفته است، این کار صورت نگرفته و از ظرفیت ناوگان دریایی برای تدارکات نیروهای انگلیسی در اقیانوس اطلس استفاده شده است. نکته دیگر آن است که دولت ایالات متحده امریکا کاملاً از جریان خریدهای هنگفت غله در ایران علی‌رغم وجود قحطی مرگبار آگاهی داشته است و این امر به خوبی در گزارشهای وزارت خارجه امریکا مشهود است. در حالی که مؤسسات خیریه امریکایی حجم قابل توجهی

معرفی کتاب: قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران

از کمک‌های بشردوستانه را در میان مردم قحطی زده توزیع می‌کردند، دولت امریکا تلویحاً چشم خود را بر جنایتی می‌بندد که در حال وقوع بوده است. گزارش دیگر، شرح خرید مواد غذایی در شرق ایران توسط ژنرال دیکسون است. در حالی که در غرب ایران «اداره منابع محلی بین‌النهرین» به قحطی در ایران دامن می‌زد، در شرق کشور نیز از ورود مواد غذایی جلوگیری می‌شد. در آن زمان علاوه بر بین‌النهرین، خلیج فارس و هندوستان نیز در سیطره انگلستان قرار داشت. با آنکه در آن هنگام در هندوستان و بین‌النهرین غله کافی برای جبران قحطی وجود داشت، اما هیچ تلاشی در این باره از سوی انگلیسیها صورت نمی‌گرفت. علاوه بر این انگلیسیها مانع از ورود مواد غذایی از ایالات متحده امریکا می‌شدند. این نکته در گزارشهای دیپلماتیک امریکاییها بیان شده است.

در فصل ششم، محمدقلی مجد به بررسی ایجاد تنگناهای مالی توسط انگلستان در ایران می‌پردازد. مجد می‌نویسد که سیاست انگلستان برای محروم کردن ایران از منابع غذایی با سیاست ایجاد تنگناهای مالی برای دولت ایران هم‌زمان بوده است. آغاز جنگ منجر به بروز بحران مالی برای دولت ایران می‌شود. جنگ باعث شده بود که تجارت خارجی به شدت کاهش یابد و به تبع آن درآمدهای گمرکی دولت نیز کم شود. در نتیجه دولت ایران یک «قرارداد اجازه دیرکرد» با دول روس و انگلیس منعقد می‌کند. پیش از آن درآمدهای گمرکی شمال توسط روسها و جنوب توسط انگلیسیها جمع‌آوری شده بود. از این درآمد سود و جریمه وامهای ایران که از این دو دولت کسر و مانده آن به دولت ایران واگذار می‌شد. بر اساس قرارداد اجازه دیرکرد، قرار بود کل درآمد به دولت ایران واگذار شود. با کاهش تجارت در اثر جنگ، درآمدهای ناشی از این قرارداد نیز ناچیز شد. دول روس و انگلیس در قراردادی که در ژوئیه ۱۹۱۶ با دولت ایران امضا کردند، پذیرفتند که ماهیانه مبلغ دویست هزار تومان به دولت ایران پرداخت کنند. در آن زمان این مبلغ معادل سی هزار پوند بود. نرخ مبادله هر پوند معادل شصت و پنج قران یا شش و نیم تومان بوده است. در ابتدا طی چند ماه نخست این مبلغ پرداخت نشد و پس از انقلاب روسیه، روسها از پرداخت سهم خود سرباز زدند. انگلیس هم در فواصل نامنظم سهم خود را پرداخت می‌کرد. در نتیجه مشکلاتی در نرخ برابری پوند و تومان به وجود آمد.

در نتیجه خریدهای هنگفت مواد غذایی توسط انگلیسیها حجم زیادی پول خارجی در جریان جنگ جهانی اول وارد بازار ایران شده بود و به همین خاطر برابری آن با قران کاهش یافته بود. به عبارتی هر پوند استرلینگ با هجده قران مبادله می‌شد. با وجود این انگلیسیها همان مبلغ سی هزار پوند را به دولت ایران پرداخت می‌کردند.

درخواست دولت ایران برای دریافت این مبلغ به قران نیز راه به جایی نبرد. بدین ترتیب قدرت خرید پول کشور به یک سوم کاهش یافت و مواجهی که دولت به کارکنان خود پرداخت می کرد رقم بسیار ناچیزی می شد. از دیگر سو درآمد گمرکات نیز به خاطر جنگ تقریباً از میان رفته بود. مسدود کردن درآمدهای نفت نیز تنگنای مالی ایران را کامل کرد. که البته این اقدام مهم ترین اقدام مالی علیه منافع ایران محسوب می شد. حجم درآمد نفتی ایران طی ۱۹-۱۹۱۴ حدود هشت میلیون پوند یا چهل میلیون دلار در آن دوران بود که تقریباً چهار برابر بودجه سالیانه دولت ایران را تشکیل می داد. پرداخت این مبلغ به دولت ایران می توانست مانع از بروز فجایع انسانی آن سالها شود که شرکت نفت ایران و انگلیس با ضبط این مبالغ به بهانه های واهی مانع از آن گردید.

داستان از آنجا آغاز می شود که در ۱۹۱۳ در ایران، استخراج نفت آغاز شد و به سرعت به یکی از صادرکنندگان عمده نفت تبدیل گردید. امتیاز نفت ایران در ۱۹۱۴ به شرکت نفت ایران و انگلیس واگذار گردید که دو سوم سهام آن متعلق به دولت انگلستان بود. با آغاز جنگ، استخراج نفت نیز شدت یافت و شرکت نفت ایران و انگلیس هم سهم ایران را که طبق امتیاز داری ۲۵ درصد درآمد بود، پرداخت می کرد. البته همین مقدار نیز بارها برای جبران کاهش درآمد گمرکی مسدود گردید. در واقع با منافع هنگفت شرکت نفت ایران و انگلیس، درآمد سالیانه ایران بالغ بر دو میلیون پوند (ده میلیون دلار) می شد که در استانداردهای آن زمان مبلغ زیادی بود. بلافاصله پس از آغاز جنگ در ۱۹۱۴، انگلستان پرداخت درآمد ایران را متوقف کرد و علاوه بر آن، خواهان دو میلیون پوند دیگر برای جبران خسارتهای وارده به خطوط نفت از سوی برخی ایلات متخاصم شد. با اینکه دولت ایران عملاً نمی توانست مسئول چیزی باشد که در کنترلش نیست، اما خطوط نفتی به سرعت تعمیر شدند. با این حال انگلستان به مسدود کردن داراییهای ایران تا ۱۹۲۱ ادامه داد. به عبارتی ایران از درآمدی معادل هشت میلیون پوند که می توانست مانع از فجایع آن سالها شود محروم شد.

به این ترتیب با کمبود مواد غذایی از یک سو و از سوی دیگر نبود منابع مالی، دولت ایران قادر به انجام هیچ اقدام مؤثری برای کمک به قحطی زدگان نبود. جالب این است که درست در همین شرایط دولت انگلستان مکرراً دولت ایران را به ناتوانی و بی کفایتی در کنترل اوضاع و کمک به مصیبت دیدگان متهم می کرد.

در فصل هفتم کتاب، نویسنده به پایان جنگ و کنفرانس صلح «ورسای» می پردازد. با آغاز کنفرانس صلح ورسای در ۱۹۱۹ ایران امیدوار بوده است که با شرکت در این کنفرانس بتواند برای جبران خسارتهای وارده به ایران از جمله قحطی ناشی از جنگ غرامت دریافت کند. در

معرفی کتاب: قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران

مارس ۱۹۱۹ هیئت ایرانی در پاریس سندی مشتمل بر ادعاهای ایران در این باره ارائه می‌کند. نویسنده معتقد است که در این سند، تاریخ نظامی و سیاسی ایران در جریان جنگ جهانی اول کاملاً نادرست ارائه شده است. این سند علاوه بر ادعاهای ساده لوحانه ارضی، مملو از موارد نادرست، انحرافی و دروغین است و با مخلوط کردن شکایات ایران با حجم بالایی از موارد ناصحیح، قضیه قحطی کم‌اهمیت جلوه داده شده و دلایل بروز آن، گنگ و مبهم ذکر شده است. این امر باعث تضعیف ادعاهای ایران برای جبران خسارات در کنفرانس صلح ورسای می‌شود. محمدقلی مجد به این نتیجه می‌رسد که این شکل طراحی و شکایت، برنامه‌ای از پیش طراحی شده برای پنهان کردن موضوع قحطی و دلایل بروز آن است؛ کاری که باعث شد بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران از نظرها پنهان بماند و ایران کشوری بازنده چه در جنگ و چه در صلح گردد.*

